

روایت فتح، ۱۶۱/۸۹

باگدپکیان، بن

انحصار نوین رسانه‌ای / بن باگدپکیان، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۵، ۱۸۲ ص.

ISBN: 964-7529-79-1

۱۷۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

The New Media Monopoly, c 2004

عنوان اصلی

۱. رسانه‌های گروهی - جنبه‌های اقتصادی، ۲. رسانه‌های گروهی - ایالات متحده - جنبه‌های اقتصادی، الف، عبادتی، مدیریت، ترجمه، ب. عنوان.

۳۳۸/۷۳-۲۲۳-۹۷۳

۷۲ الف/۳۹۶ P

۱۳۸۴

۸۴-۳۵۰۷۲

کتابخانه ملی ایران

انحصار نوین رسانه‌ای

بن باگدیکیان

ترجمه‌ی علیرضا عبادتی



The New Media Monopoly

Ben H. Bagdikian

Beacon Press books, 2004



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

انحصار نوین رسانه‌ای

بن باگدیکیان

مترجم: علیرضا عبادتی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۵، تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

ویراستار: داریوش دل‌آرا

امور فنی متن: سید حمید رهنما، ناظر چاپ: حمید علی محمدی

تدارکات: مجید شوقی، لیتوگرافی: مقدم، چاپ: نشانه

شابک ۱-۷۹-۷۵۲۹-۹۶۶، قیمت: ۱۷۰۰۰ ریال

حقوق چاپ و نشر برای روایت فتح محفوظ است. تلفن: ۸۸۸۰۹۷۶۴

فهرست

۱	پیشگفتار
۹	پیشگفتار ویراست اول
۱۵	فصل اول: رسانه‌ی عادی برای مردمی غیر عادی
۲۰	بازارهای رایگان یا ناهارهای رایگان
۲۵	رسانه‌ی نوین در دنیای نوین
۳۱	دلارها در برابر آرا
۳۴	نگاه از بالا
۳۶	وقتی که هیچ محدودیتی در کار نباشد
۳۷	بلندپروازی واهی به شکل‌گیری ششمین غول رسانه‌ای نینجامید
۳۹	استیلاي حقیر
۴۰	عدم توازن ذاتی
۴۳	فصل دوم: پنج بزرگ
۴۶	تایم وارنر، بزرگ‌ترین رسانه
۴۸	دیسنی، موشی که غرش کرد
۵۴	نیوزکورپ مورداد؛ تولد دوباره‌ی هارست
۶۰	هم‌انجیل منتشر می‌کند، هم تصاویر زنان برهنه
۶۱	وایاکام
۶۶	برتلزمان و روحش
۶۹	جهت‌دهندگان بی‌جهت
۷۵	فصل سوم؛ تمام اخباری که برای چاپ مناسب نیستند
۷۸	دُمی که به نشانه‌ی اطاعت جفتید
۸۳	بعداً خیلی دیر است
۸۶	اولین قربانی
۸۸	جنگ؛ دروغ‌های اجتناب‌ناپذیر، فریب و فراموشی
۹۵	فصل چهارم؛ همه‌ی اخباری که مناسب چاپ هستند
۱۰۳	گناهان گذشته دوباره باز می‌گردند
۱۰۷	مراقبت از کسب و کار
۱۰۸	رسانه‌ها و بازار سهام

۱۱۱		آبدی کردن فراموش خاطری در رسانه‌های خبری
۱۱۴		قناری مرده‌ای که هیچ‌کس به مرگش اعتنایی نکرد
۱۱۶		رنج می‌برند این کودکان
۱۱۷		عشق به پول؛ ریشه‌ی همه چیز
۱۲۱		فصل پنجم؛ کاغذ در عصر دیجیتال
۱۲۲		آیا نوبت اعدام روزنامه‌ها فرا رسیده؟
۱۲۳		مرگ در بعدازظهر
۱۲۴		رؤبای تحقق نیافته
۱۲۶		نشریات متوقف می‌شوند؟ هنوز نه
۱۲۸		غیر مرفه‌ها لازم نیست درخواست بدهند
۱۳۱		رسانه‌ای برای اتاق انتظار دندان پزشکی‌ها
۱۳۳		ادامه‌ی حیات چاپ روی کاغذ بعد از دوهزار و سیصد سال قدمت
۱۳۴		محصول نامطمئن
۱۳۶		اختراع نوحاسته
۱۴۱		فصل ششم؛ عصیان و درمان
۱۴۳		بارقه‌هایی از نور
۱۴۴		تا بهشت عدن راه بسیار است
۱۴۶		چاره‌جویی ضروری
۱۴۷		اقامه‌ی دعوی حقوقی علیه تراست
۱۴۸		کمیسیون ارتباطات فدرال؛ از قانون پیروی کنید
۱۴۹		رویه‌ی انصاف
۱۵۱		نقش افکار عمومی در تمدید جواز
۱۵۲		در غیاب قانون بی‌قانونی
۱۵۴		عصیان در بیشه‌ی آکادمی‌ها
۱۵۵		نخبگان و صاحبان مدرک پی‌اچ‌دی در برابر دلار و بنگاه‌های اقتصادی
۱۵۹		دارایی‌های همگانی دیجیتالی
۱۶۱		خیزش‌های جدید جوانان
۱۶۲		گروه‌های اصلاح طلب رسانه‌ای
۱۶۳		بیماری فاسدکننده
۱۶۴		اعتراض روبه رشد افکار عمومی
۱۶۵		اعلام

پیشگفتار

از دهه‌ی ۱۹۸۰ تا به حال طیف سیاسی ایالات متحده به نحوی افراطی به سمت راست تندرو گرایش پیدا کرده است. میانه‌روها وادار به گرایش به سمت چپ شده‌اند و راست‌های افراطی ظاهراً در مرکز قرار گرفته‌اند. آنچه روزگاری جناح راست نامتعارف و خارج از گردونه‌ی سیاست آمریکا به حساب می‌آمد، اکنون به عنوان دیدگاه نرمال محافظه‌کاری قلمداد می‌شود و آنچه روزگاری چپ تلقی می‌شد، اکنون چنان به حاشیه رانده شده که به زحمت موقعیت متزلزل خود را حفظ می‌کند و رسانه‌ها با آن به عنوان موجودیتی عجیب و غریب برخورد می‌کنند. جمهوری‌خواهان محافظه‌کار جمهوری‌خواهان میانه‌رو را قابل طرح نمی‌دانند و آنان را با القابی همچون «میانه‌روهای شرقی»، «مرتد» یا «جمهوری‌خواهان راکفلری» به سخره می‌گیرند. (این اصطلاح از سال ۱۹۷۴ به کار می‌رود، زمانی که راکفلر معاون جerald فورد بود.)

محافظه‌کاران شورای رهبری کنگره، حزب دموکرات را وادار به تصمیم‌گیری‌های کرده‌اند که آن‌ها نام «میانه‌رو» را روی خود گذاشته‌اند. برای مثال کلیتون،

رئیس جمهور سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱ که حامی برنامه‌های لیبرال‌ها بود، به عنوان رهبر سابق شورای رهبری دموکرات‌ها متعهد به انجام طرح‌ها و اقدام‌های متمایل به میانه بود و مجبور شد وقت زیادی را صرف استیضاحی کند که محافظه‌کاران در مجلس نمایندگان به راه انداخته بودند. نتیجه در طی این سال‌ها این بود که دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه در بسیاری از موارد تداخل و همپوشانی داشته‌اند، به طوری که وقتی دموکرات‌ها به سمت راست گرایش پیدا می‌کردند، محافظه‌کاران به راست افراطی هدایت می‌شدند.

این جابه‌جایی‌ها در طیف سیاسی، پی‌آمدهای گسترده و فراگیری داشته است. از جمله آن که بر لبان «عدالت اجتماعی» به عنوان مهم‌ترین اصل اداره‌ی یک کشور مهر سکوت زده، با هزینه‌ی اقشار متوسط و کارگر اجتماع، مزایایی برای ثروتمندان و بنگاه‌های بزرگ فراهم آورده و رشته‌ی تمام اصلاحات گذشته را پنبه کرده است. به عنوان مثال بودجه‌ی نهادهایی مانند «کمیسیون امنیت و مبادله»^۱ را تا حد قحطی - زدگی پایین آورده و «امنیت اجتماعی» که در دوران فرانکلین روزولت، رئیس جمهور دموکرات دهه‌ی ۱۹۳۰ تفسیح گرفته بود تا محافظ منافع اقشار آسیب‌پذیر باشد را به دست شرکت‌های خصوصی سپرده است. از پی‌آمدهای دیگر این جابه‌جایی، تضعیف قوانین حفاظت از محیط‌زیست بود که برای اولین بار تئودور روزولت، رئیس جمهور جمهوری‌خواه آمریکا برای تصویب آن در سال‌های آغازین قرن بیستم تلاش کرده بود. این تغییرات در جریان انتخابات هم برای رأی‌دهندگان آمریکایی گزینه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی بسیار محدودی را نسبت به سایر کشورهای پیشرفته و دموکراتیک فراهم آورده است. طرح این گزینه‌ها هم با معضلات فزاینده‌ی اجتماعی و اقتصادی کشور کم‌ترین ارتباط را داشته است.

هزینه‌های هنگفت انتخابات را ثروتمندان و بنگاه‌های عظیم اقتصادی تأمین می‌کنند. بخشی از این مبالغ صرف شرکت‌ها و متخصصانی می‌شود که در چانه‌زنی با قانونگذاران تخصص پیدا کرده‌اند تا منافع ثروتمندان و بنگاه‌های اقتصادی را

1. SEC: Securities & Exchanges Commission

هنگام قانونگذاری تأمین کنند. به این ترتیب، تحت تأثیر و نفوذ این چانه‌زنی‌ها بسیاری از معضلات مردم در همان کمیسیون‌های کنگره محو و نابود می‌شود و هرگز فرصت طرح و تصمیم‌گیری در صحن مجلس نمایندگان و سنای آمریکا را نمی‌یابد. در ایالات متحده هنوز پول حکم شیر مادر برای سیاست را دارد. این پول صرف هزینه‌های هنگفت ساخت و پخش برنامه‌های تبلیغاتی و سیاسی از رادیو و تلویزیون می‌شود. البته این موضوع در ماهیت پول و سیاست نهفته است و منشأ اکثر این مبالغ از منابع محافظه‌کاران است. رسانه‌های گروهی ایالات متحده هم نقش بزرگی را در این جابه‌جایی و گرایش به سمت راست در طیف سیاسی بازی کرده است.

مطبوعات و تلویزیون که اکثر مردم آمریکا در کسب خبر به آن تکیه می‌کنند و به آن اطمینان دارند، منابع خبری خود را همیشه از میان رهبران صاحب‌نام بنگاه‌های عظیم اقتصادی و رجال سیاسی انتخاب می‌کنند. طبیعی است که انتخاب آنان مشروع به نظر می‌رسد، چون تصمیم‌های اصلی را آنان می‌گیرند و بر سرنوشت کشور و جهان تأثیر می‌گذارند. اما در کشوری که دموکراسی حاکم است، وظیفه‌ی رسانه‌ها خطرتر است و نمی‌توان فقط به اطلاعاتی بسنده کرد که دولتمردان و بنگاه‌های اقتصادی در اختیار ما می‌گذارند. واقعیت‌های ملی جنبه‌های دیگری هم دارد. سازمان‌هایی هم وجود دارند که اخبار و دیدگاهشان نیازهای قشر متوسط و نهادهای تأسیس‌شده از مالیات مردم را مثل مدارس عمومی رفع می‌کند.

با وجود این، جز در مواردی بسیار نادر، رسانه‌های خبری اصلی نیمه‌ی دیگر واقعیت‌های ملی را نشان نمی‌دهند و این اطلاعات فقط به صورت پراکنده در مجلاتی خاص به چاپ می‌رسد و در سازمان‌های جدی که برنامه‌های تأثیرگذار برای مردم عادی می‌سازند معمولاً جایی ندارد.

ایده‌ها، دیدگاه‌ها و برنامه‌های پیشنهادی که خارج از مراکز تثبیت‌شده‌ی قدرت مطرح می‌شود، فقط در ژورنال‌های سیاسی تیراژ پایین و در مجلاتی چاپ می‌شود که در ایالات متحده نام «چپ» روی آن‌ها گذاشته‌اند. و این واقعیت شامل کتاب‌ها و مقاله‌های اینترنتی هم می‌شود. فقط ناشران کوچک حاضر به چاپ کتاب‌هایی

هستند که این گونه ایده‌ها را مطرح می‌کنند یا این که باید سراغ این دیدگاه‌ها و برنامه‌ها را در مقاله‌های اینترنتی و مجلاتی مثل نیشن، پروگرسو و اکسترا گرفت. انتقادات و پیشنهاد‌های این بخش از اجتماع بسیار بطئی و پراکنده است و همچون خاصیت اسموزی به جریان اصلی اخبار و اطلاعات تراوش می‌کند. در جریان اصلی رسانه‌های خبری حتی نامی از این ناشران پیشرو و اندیشمندان به عنوان منبع انتقاد و پیشنهاد برده نمی‌شود.

ایده‌های پیشرو و برنامه‌های پیشنهادی بسیار آهسته و معمولاً بی‌نام و نشان در اخبار نشت می‌کنند، در اکثر موارد آن قدر دیر که فرصت کافی برای فائق آمدن بر بحران وجود ندارد. چون این اطلاعات در مطبوعات و رادیو و تلویزیون محجور می‌شوند، حس ناامیدی و استیصال در افکار عمومی افزایش می‌یابد.

بر عکس، مطبوعات اصلی و شبکه‌های رادیو و تلویزیون پرمخاطب در ایالات متحده بدون وقفه و مکرراً نام مجامع تحقیقی متعلق به محافظه‌کاران را تکرار می‌کنند: بنیاد هریتج، مؤسسه‌ی امریکن انترپرایز و مؤسسه‌ی هورر. این منابع محافظه‌کار همیشه عاری از داده‌های مفید نیستند، اما معمولاً اطلاعات را با اهداف و دیدگاه‌های راست افراطی گرد می‌آورند و رسانه‌های اصلی هم این منابع را «معتبر» تر تلقی می‌کنند. روبرت مورداک نهادی جدی با افکار محافظه‌کار ایجاد کرده به سردبیری ویلیام کرسیتول؛ هفته‌نامه‌ی ویکلی استاندارد. همه‌ی دست‌اندر-کاران کاخ سفید در دوره‌ی ریاست جمهوری جورج دبلیو. بوش، رئیس‌جمهور محافظه‌کار ایالات متحده موظف به مطالعه‌ی این هفته‌نامه هستند. دبیران سرویس‌های مختلف این هفته‌نامه میهمانان ثابت برنامه‌های شبکه‌های خبری و تحلیلی محافظه‌کار هستند، در حالی که دبیران و نویسندگان سازمان‌های چپ‌گرا به‌ندرت به این میزگردها دعوت می‌شوند.

این عدم توازن و اعتدال‌پی‌آمدهایی بنیادی به همراه دارد. نمونه‌ی بارزش هم تغییر اساسی در توزیع ثروت از سال ۱۹۸۰ در ایالات متحده است. به استثنای موارد جزئی، صاحبان ثروت‌های هنگفت همواره محافظه‌کاران را در عرصه‌ی سیاسی ترجیح داده‌اند. چون محافظه‌کاران همیشه از حامیان کاهش مالیات بر

درآمد (حتی حذف مالیات بر درآمد) هستند و از کاهش خدمات اجتماعی و عمومی دولت پشتیبانی می‌کنند. به عنوان نمونه، به‌رغم آن که همواره مالیات بر درآمد سیر صعودی داشته، اما اکنون مالیات بر درآمد رده‌های بالای اجتماع و ثروتمندترین افراد نسبت به سال ۱۹۷۰ نصف شده است. طی این دوره که مالیات بر درآمد ثروتمندان کاهش یافته، درآمد سرانه‌ی ملی بیش‌تر به سمت خانواده‌های ثروتمند هدایت شده، به‌طوری که در سال ۲۰۰۱ درآمد سرانه‌ی پانزده درصد از جمعیت ایالات متحده از درآمد سرانه‌ی هشتاد و پنج درصد باقی‌مانده بیش‌تر بوده است.

نقش رسانه‌های گروهی در ایجاد این دگردیسی بسیار مهم و بنیادی بوده است. در دنیای مدرن رسانه‌های جمعی تقریباً گریزناپذیرند. اکثر مردم در نظرسنجی‌ها می‌گویند که برای کسب اخبار تکیه‌ی اصلی‌شان بر رسانه‌های گروهی است. تعداد مجموعه‌های چندمنظوره‌ی رسانه‌ای که اخبار روزانه و شبانه را در اختیار اکثر مردم آمریکا می‌گذارند، از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند.

هر فردی در زمانه‌ی ما در دو جهان زندگی می‌کند؛ یکی دنیای طبیعی که از گوشت و خون و محیط است و انسان‌ها از زمان پیدایش در آن زندگی می‌کنند. دنیایی که مردان و زنان و کودکان در خانواده، مدرسه و جامعه رشد می‌کنند و بالغ می‌شوند و با سایر انسان‌ها در موقعیت‌های مختلف و پیچیده روبه‌رو می‌شوند. دنیایی که در آن الگوهای اجتماعی، قانون، سیستم آموزشی و اصول اخلاقی خلق می‌کنند و به‌طور غریزی از بی‌نهایت برخوردهای غیرقابل اندازه‌گیری انسان‌ها تأثیر می‌گیرند. دنیایی که در هر کجایش که باشند، از منهن نیویورک گرفته تا مناطق دورست سبیری، نشانه‌ها، صداها و رایحه‌ها را درک می‌کنند و می‌شناسند. دنیایی که شکل‌گیری غرایزش در محیط‌های انسانی چنان با زندگی انسان‌ها عجین شده که حتی نوزادهايش هم نسبت به محیط پیرامون و ابراز احساسات دیگران واکنش نشان می‌دهند.

دنیای دیگر که اکثر انسان‌ها امروزه در آن به سر می‌برند، دنیای رسانه‌های گروهی

است. به لحاظ تاریخ بشری، این دنیایی جدید است و ناگهانی پدید آمده است. شاید اصل و خاستگاهش به سیستم علائم و نشانه‌ها در زمان ماقبل تاریخ باز گردد، شاید هم به صدوپنجاه سال پیش، به زمان گوتنبرگ و اختراعش. اما دگردیسی‌ها و تغییرات شگرف آن زمان هم سرانجام باعث تضعیف ساختارها و سلسله‌مراتب اجتماعی در نظام‌های سلطنتی و مذهبی و سنتی زمانه‌ی خود شدند.

رسانه‌های گروهی جهان امروز بر ناهمسانی‌های جهانی همچون زبان، فرهنگ و طبقه‌ی اجتماعی فائق آمده و حتی برای نفوذ به بی‌سوادان هم چاره اندیشیده‌اند. در قیاس با تجربه‌های انسان، این تغییر بسیار سریع و ناگهانی رخ داده است و دنیایی را توسط انسان در زمانه‌ی ما باظرافت ابداع کرده است؛ دنیایی که در زمان خلقتش کاری شگرف، ساده و نوآورانه بود. اما این نوآوری به دست بنگاه‌های اقتصادی و دولت افتاد و هر کدام با اهداف مختلف و متنوع آن را به کار گرفتند. بعضی برای منافع ناب علمی، آموزشی و ارضای نیازهای شخصی، و برخی دیگر هم برای کسب سود، به وضعیت دلخواه درآوردن جامعه، خودسانسوری و کنترل وقایع. دنیای رسانه‌های گروهی، در مقایسه با تاریخ طولانی برخورد‌های رودرروی انسان‌ها، عمر بسیار کوتاهی داشته و فرصت کافی ایجاد نکرده است که درکی همگانی از خیرخواهی و بدخواهی در آن شکل گیرد و مشخص شود کدام مورد از آن مخصوص افراد تافته‌ی جدابافته‌ی اجتماع و صاحبان امتیاز طراحی شده و کدام بخش مخصوص رعایا و مردم عادی است.

امروزه دنیای در حال تکامل دیجیتالی با سرعتی سرسام‌آور به دنیای رسانه‌های سنتی افزوده می‌شود. رسانه‌های گروهی مدرن در جوامع صنعتی روابط اجتماعی، سیاست، اقتصاد و ساختار سیاسی را دچار دگردیسی کرده‌اند. بیش‌تر ساکنان کشورهای صنعتی به نحوی غیرعادی بخش اعظمی از زندگی روزانه‌شان را صرف این دنیای جدید می‌کنند. در ادامه به این بحث می‌پردازم که افراد اجتماع چگونه میان زندگی در «دنیای گوشت و خون» و زندگی در «دنیای رسانه‌های جدید» توازن انسانی برقرار می‌کنند. با این حال، تنها معدودی بنگاه اقتصادی قدرتمند و انحصارطلب تمام مردم ایالات متحده را با اخبار، تصاویر، اصوات و مکتوباتشان

پیشگفتار ■ ۷

بمباران می‌کنند. این دنیایی است که تمام نوزادان ما اکنون در آن متولد می‌شوند؛ دنیای رسانه‌های گروهی.

این کتاب تلاشی است برای توصیف ماهیت، تأثیر و بازیگران این دنیای جدید و نحوه‌ی تکامل و پیشرفت حیرت‌انگیز و آثارشان در زمانه‌ی ما.

www.ketab.ir

پیشگفتار ویراست اول

در بندر پراویدنس از ایالت رودیلند خبرنگار بودم. گاهی برای صرف چای به اتاق پستی یک کتابفروشی می‌رفتم که کتاب‌های دست دوم می‌فروخت. صاحبان این کتابفروشی مری و داگلاس دانا بودند. داگلاس اسکاتلندی بود و گونه‌های گلگون داشت. هر بار که سری به آنها می‌زدم، کتابی رو می‌کرد و می‌گفت ویراست اول است. مری هم در ادامه حدس می‌زد که احتمالاً قصد فروشش را ندارد. عصر شنبه‌ای که گذارم به آن‌جا افتاده بود، داگلاس ویراست اول کتابی را به من نشان داد که زندگی حرفه‌ای‌ام را دگرگون کرد. نام کتاب «نامه‌های ساکو و وانزتی»^۱ بود با ویرایش ماریون دِنمان فرانکفورتر و گاردنر جکسون. می‌دانستم زمانی پرونده‌ای به نام ساکو و وانزتی وجود داشته. وقتی فقط هفت سال داشتم، آن دو را در زندان چارلزتون شهر بوستون با صندلی الکتریکی اعدام کرده بودند. فقط دو چیز در موردشان شنیده بودم؛ یکی این که قاتل بودن این دو ایتالیایی بر همه مسلّم بود و

1. The Letters of Sacco & Vanzetti

دیگری این که وقتی برق را به صندلی‌شان در ماساچوست وصل کردند، جریان الکتریسته به قدری قوی بود که برق شهرستان استونهام، در پانزده مایلی شرق آن‌جا، یک لحظه قطع و وصل شده. من هیچ دلیل کودکانه‌ای نداشتم که در گناهکار بودن آن دو شک کنم و به یاد ندارم که در آن زمان محدودیتی در مورد صحبت کردن از اعدام در حضور کودک هفت‌ساله وجود داشت یا نه. اما از این پدیده بهت‌زده بودم که هم‌زمان با اعدام دو جانی برق هزاران منزل لحظه‌ای خاموش شده. تا زمانی که آن کتاب را در کتابفروشی داگلاس دانا ندیده بودم چیز دیگری در مورد ساکو و وانزتی نمی‌دانستم. کتابی که داگلاس نشانم داد، خوب حروفچینی شده بود و صحافی بسیار محکمی داشت. به‌سرعت که کتاب را ورق می‌زد، مدام نام «آلیس استون بلکول» به چشم می‌خورد. آلیس استون بلکول از نویسندگان و ویراستارهای فمینیست و دختر لوسی استون بود. در همان نگاه اول کاملاً واضح بود که «آلیس استون بلکول» با آن دو زندانی طرح دوستی ریخته است. در ضمن خاطرم بود که مادرم شعری گفته بود و آن را به دوستش «آلیس استون بلکول» تقدیم کرده بود. همین موضوع کنجکاوی‌ام را بیش‌تر جلب کرد. برای خریدش اصرار کردم و داگلاس دانا با اکراه کتاب را به من فروخت.

خواندن نامه‌های ساکو و وانزتی باعث شد چند سالی اوقات فراغتم را با جمع کردن اطلاعاتی در موردش پر کنم. موضوع به حد کافی وسوسه‌انگیز بود. بنابراین طی چند سال تحقیق تلاش کردم به اصل ماجرا پی ببرم و سرانجام هم عامل اصلی جنایتی که ساکو و وانزتی به‌اشتباه به‌خاطرش اعدام شدند را پیدا کردم. حتی این نکته که در لحظه‌ی اعدامشان با صندلی الکتریکی برق منازل لحظه‌ای قطع شده هم درست نبود و هیچ پایه و اساسی نداشت. وقت زیادی صرف کردم و تمام متون پیاده‌شده‌ی دادگاه، اقرارنامه‌های پس از ادای سوگند، درخواست فرجام و گزارش‌های رسمی را خواندم و با مجرم اصلی که هنوز زنده بود مصاحبه کردم و تمام کتاب‌های نوشته‌شده‌ی مربوط به این ماجرا را مرور کردم. حتی یکی از کتاب‌ها بعد از گذشت شصت سال از ماجرا به‌تازگی چاپ شده بود. با صرف این همه وقت بود که چیزهایی در مورد نقش اجتماعی روزنامه‌ها آموختم. ساکو یک

کفاش دوره‌گرد و وانزتی یک دست‌فروش بود و ماهی می‌فروخت. سال ۱۹۲۰ آن‌ها را به جرم قتل رئیس اداره‌ی پرداخت‌ها و معاونش در برن‌تری جنوبی در ایالات ماساچوست دستگیر کردند. پنج مرد مسلح روز روشن در کمال سنگدلی از خودرویی پیاده می‌شوند و در پیاده‌رو رئیس اداره‌ی پرداخت‌ها و معاونش را می‌کشند. ساکو و وانزتی دو مهاجر ایتالیایی و آنارشист بودند. این دستگیری زمانی اتفاق افتاد که نوعی جنون سراسر ایالات متحده را فرا گرفته بود. وقوع انقلاب روسیه در چند سال قبلش این فضا را تشدید کرده بود. همین عوامل باعث شد مردم رفتاری تعصب‌آمیز با «خارجی‌ها» از خود بروز بدهند. دلیل اصلی‌اش هم این بود که مردم آمریکا برداشت درستی از کلمه‌ی «آنارشист» نداشتند. میچل پالمر، دادستان کل آمریکا با استفاده از وزارتخانه دادگستری حملاتی را به افراطی‌ها آغاز کرد که به «شیخون‌های پالمر» معروف شد و بسیاری را دستگیر و روانه‌ی زندان کرد.

روزنامه‌های آن زمان هم از شیخون‌های پالمر حمایت کردند. اما شواهد بسیار زیادی وجود داشت که در خیلی از موارد عدالت رعایت نمی‌شد. با این حال، اشتیاق زیادی در میان روزنامه‌ها وجود داشت که ساکو و وانزتی مجرم معرفی شوند. مطبوعات نوعی آینه‌اند. نحوه‌ی انعکاس و عملکردشان ممکن است بر دامنه و پیشرفت بحران مؤثر باشد. با تنوع و تعدد مطبوعات انتظار می‌رود که در آنها در گزارش‌ها و تحلیل‌هایشان فضایی از تبادل آرا و منطق را فراهم کنند. اما هیچ‌یک تعادل را حفظ نکردند.

با نزدیک شدن زمان اعدام ساکو و وانزتی با صندلی الکتریکی در سال ۱۹۲۷، بیش‌تر مطبوعات تغییر عقیده داده بودند و دیگر مایل نبودند که این دو مجرم معرفی شوند. شواهد و مدارک گزارشگرها نشان می‌داد دولت در این زمینه صداقت به خرج نداده و مانع انتشار مدارک و شواهد شده است. دیران سرویس در روزنامه‌ها دیگر مطمئن بودند که اشتباه‌های بزرگی در اجرای عدالت صورت گرفته است. اما خیلی دیر شده بود. آبروی ایالت ماساچوست به اعدام آن دو گره خورده بود. اما این ایالت بر جزم‌اندیشی خود پای فشرده و حاضر به تخفیف مجازات نشد.

همه تحت تأثیر جمله‌ی هربرت اهرمان، قاضی صاحب‌نام و ستودنی ماساچوست قرار گرفتند که گفت تخفیف در مجازات «علامتی است از وجود ضعف در ساختار اجتماعی.»

انتظار داریم در ایالات متحده رسانه‌های گروهی «ضعف در ساختار اجتماعی را علامت بدهد.» در سال ۱۹۲۱ وقتی ساکو و وانزتی محاکمه می‌شدند، روزنامه‌های ما علامت ندادند، در حالی که شواهد کافی وجود داشت. وقتی سال ۱۹۲۷ رسید و آن دو با صندلی الکتریکی اعدام شدند، بخش قابل توجهی از مطبوعات تغییر عقیده دادند. این تغییر عقیده توانست جانشان را نجات دهد، اما درس بزرگی به رسانه‌ها داد.

طی سال‌هایی که به عنوان گزارشگر کار کرده‌ام، این درس بارها برایم تکرار شده است. رسانه‌های خبری ماهیتاً سرسخت و انعطاف‌ناپذیر نیستند. به بیان دیگر، یک سری استاندارد دائمی و غیر قابل تغییر بر آن‌ها حاکم نیست، اما از تمصب و گرایش ذاتی رنج می‌برند. آن‌ها مجبور به حمایت از قدرت حاکم‌اند و در نتیجه این مساله باعث می‌شود مردم درک کافی از نیروهای که مسائل را ایجاد می‌کنند نداشته باشند. این گرایش‌ها و رویه‌ها فقط به حفظ وضع موجود کمک می‌کند. به نظر می‌رسد این گرایش با گذشت سالیان زیاد دچار تغییر نشده است. وقتی سناتور جوزف مک‌کارتی قدرت عوام‌فریبی پیدا کرد، همین روشی را در پیش گرفت که سی سال قبل پالمر در پیش گرفته بود و روزنامه‌ها هم با اشتیاق حمایتشان کردند. روزنامه‌ها می‌بایست برای تشویق مک‌کارتی انضباط کاری در جمع‌آوری مدارک و شواهد و همچنین قضاوت متقصدانه را کنار می‌گذاشتند، و کنار گذاشتند.

در دهه‌ی ۱۹۵۰ که جنبش حقوق مدنی ظهور یافت، وقتی که طبق روال سنتی برای پر کردن پرسش‌نامه‌هایی به روزنامه‌های منطقه‌ای مراجعه می‌کردم، اکثر این روزنامه‌ها اوضاع را طوری توصیف می‌کردند که گویی در منطقه‌ی آن‌ها همه چیز آرام است، در حالی که این مناطق بیش‌تر «محل زندگی رنگین‌پوست‌ها» بود و چیزی نمی‌گذشت که بحران نژادی تعجب همان رسانه‌های محلی را نیز برمی‌انگیخت.

وقتی که در حال تهیه‌ی گزارشی در مورد فقر ساختاری در دهه‌ی ۱۹۶۰ بودم و برای تهیه‌ی اطلاعات و مدارک به سرویس‌های خبری معتبرترین روزنامه‌ها مراجعه می‌کردم، در اغلب موارد می‌گفتند که هیچ مشکل قابل توجهی وجود ندارد. اما چند سال بعد معلوم می‌شد که نه تنها مشکل وجود داشته، بلکه مزمن هم بوده است. با وجود این، وقتی از همان روزنامه‌ها در مورد تقلب در ارائه‌ی خدمات اجتماعی و بهزیستی، شیاد‌های سیاسی سطح پایین یا کوتاهی آژانس‌های دولتی سؤال می‌کردم، آرشیوهایشان مملو از بریده‌های جرایدی بود که به این مشکلات پرداخته بودند.

به این ترتیب، آشکار می‌شد که استاندارد دوگانه‌ای حاکم است؛ روزنامه‌ها به کوتاهی‌ها و کم‌کاری‌های نهادهای دولتی حساسیت نشان می‌دادند، اما به کوتاهی‌های به همان اندازه مهم در بخش خصوصی حساس نبودند، به‌ویژه زمانی که پای بنگاه‌های اقتصادی کشور به میان می‌آمد. این گرایش نهادینه‌شده در مطبوعات اگرچه در ظاهر از بنگاه‌های اقتصادی کشور محافظت می‌کند، اما در عمل، فرصت درک واقعیت‌های پیرامون را از افکار عمومی می‌گیرد.

تصویری که واقعیت‌ها در ذهن ما شکل می‌دهند وحی منزل نیست. تکه‌های پراکنده‌ی اتفاق‌هایی که در اطرافمان در جهان واقعی رخ می‌دهد کنار هم جمع می‌شوند و تصویر ما از واقعیت را شکل می‌دهد. این تصویر را عمدتاً رسانه‌های گروهی تولید می‌کنند و به خورد ما می‌دهند. دید ما به جهان واقعی، پویا و متکی بر شواهد مؤید و تصحیح خودمان است، به شرطی که الگویی بی‌غرض و متصف برای تصمیم‌گیری و انتخاب این تکه‌های پراکنده وجود داشته باشد. اما اگر یک صافی بر سر راه قرار گیرد و به برخی از این تکه‌های مهم اجازه عبور ندهد یا تصویر مخدوشی از آن ارائه دهد، دید ما به جهان سیاسی و اجتماعی پیرامونمان دچار نقصان خواهد شد.

مهم‌ترین بخش هوش انسان قوه‌ی تشخیص رابطه‌ی علت و معلول است. اگر برخی از اطلاعات از صافی نگذرند، این قوه دچار اشکال خواهد شد. چون برای تشخیص رابطه‌ی علت و معلول نیاز به اشراف کامل به دانش و اطلاعات رویدادها

است. زمانی که بخشی از رویدادها که ارتباط میان علت و معلول را روشن می‌کند مخدوش شود، منشأ ضعف و قدرت ما نیز نامعلوم خواهد شد. این اشتباه‌ها و خطاها سال‌هاست که تکرار می‌شود، چون چیزی در استنباط‌ها و برداشت‌هایمان از دست رفته است که به کمک آن کنش‌های اجتماعی‌مان را هدایت می‌کنیم.

معاشرت‌های شخصی و تجربیات حرفه‌ای و تحقیقاتم نشان می‌دهد که روزنامه‌نگارها، نویسندگان، هنرمندان و تهیه‌کنندگان در مقام بدنه‌ای از اجتماع، قابلیت تولید تصویری از واقعیت را دارند که می‌تواند ضعف در ساختار اجتماعی را هشدار بدهد. اما برای بیان این تصویر متنوع، خبرنگارها، نویسندگان، هنرمندان و تهیه‌کنندگان باید در نهادهایی کار کنند که جریان امور به دست آن‌هاست و این نهادها باید پوشش‌دهنده‌ی همه‌ی افکار متضاد باشند.

از آن‌جا که مهم‌ترین نهادهایی که تصویر ما را از جهان واقعی شکل می‌دهند - روزنامه‌ها، مجله‌ها، رادیو و تلویزیون، کتب و فیلم‌های سینمایی و ویدیویی - روزه‌به‌روز به دارایی‌های کسانی افزوده می‌شوند که سال‌هاست به وجود آن گرایش ذاتی رسانه‌ها (پشتیبانی از قدرت حاکم) پی برده‌اند، به نظر مهم آمد که در موردش بنویسم.